

---

# پیدایش يك طبقه

---

## انقلاب پی در پی و طبقه‌ی تو تالیتر

---

### انحصار حزب

همانطور که در دنیای یکی از گروه‌های تاریخ قدیم سوء ظنی متافیزیکی در بالای سر تمام واقعیت‌ها و حادثه‌ها نوسان می‌کرد در دنیای لنینی ۱۹۲۱ نیز سوء ظنی ابدی بالای سر طبقات و گروه‌های گوناگون که کمترین نشانه‌ی ار «حرکت خود به خود» نشان نمی‌دهند پرواز میکند. منظور از حرکت خود به خود این است که اگر بخواهند از نظارت و قالب‌گیری‌های حزب «پشاهنگ» فرار کنند مورد سوء ظن قرار می‌گیرند. پیش از اینکه روسیه طبقاتی را در صورت «خرده بورژواترین کشور اروپا» (۲۱) قرار دهند، که تازه این ادعا آشکارا پوچ است، لنین عادت داشت به تمام سکنه‌ی کشور با سوء ظن نگاه کند. برنامه‌ی خیالپرستانه‌ی او هر کار غیر عملی را عهده‌ی مبارزان انقلاب می‌گذاشت:

«غلبه بر بورژوازی بزرگ» هزار بار آسانتر از غلبه بر میلیونها و میلیونها اربابان کوچکی است که با فعالیت نامریبی روزمره شان آنچه را که برای استقرار بورژوازی لازم است انجام می‌دهد. «(۲۲) میلیونها موژیک (دهقان خرده مالک روس) تیره بخت با ارباب‌های چوبی‌شان به صورت محیل‌ترین «دشمن طبقاتی» مجسم میشدند. «آنها از هر طرف پرولتاریا را با خرده بورژوازی احاطه می‌کنند و آن را فاسد می‌گردانند. آنها دائم هدف‌های خاص خرده بورژوازی، بی‌شخصیتی، تشقت و اسالت فردی را میان پرولتاریا می‌پراکنند. طبقه‌ی کارگر که در معرض تهدید دائمی میلیونها موژیک (خرده بورژوا) و (از نواستقرار دهندگان سرمایه داری) قرار دارد، هر لحظه ممکن است خصلت کارگری خود را از دست بدهد و فاسد گردد. امکان وقوع این حادثه بسیار زیاد است زیرا طبقه‌ی کارگر تضعیف شده است و تا حدودی به مناسبت معدوم شدن اساس حیاتی اش یعنی صنعت بزرگ از طبقه‌ی خود رانده شد. «(۲۳)

در حقیقت، در مدت کوتاهی که هنوز «دیکتاتوری پرولتاریا» تا حدودی معنی داشت، پرولتاریا به عنوان طبقه و عامل سازمان دهنده از بین رفته بود. اعتصاب‌های کارگران، شورش کروونشتاد، و طغیان‌های دهقانی نشان میداد که رژیم پشتیبانی‌ی دو طبقه‌ی را که او را به قدرت رساندند از دست داده است. بوخارین این مسئله را چنین توضیح داد: «از طبقه رانده شدن، کارگران را تبدیل به خرده بورژوا کرده است و تنها بدترین عناصر کارگر در کارخانه‌ها باقی مانده اند. «(۲۴)

بهترین کارگران را حزب به خود جذب کرده است و بعد از این حزب، طبقه‌ی واقعی کارگر میباشد. اما خود لنین بهترین تاشک را برای طرز تفکر خاص بلشویکی داده است: «اغلب با گفتن طبقه‌ی کارگر فکرها متوجه کارخانه‌ها میشود. حال آن که پس از جنگ در روسیه کسان بسیاری که خصیصه‌ی پرولتری نداشتند به کارخانه‌ها آمدند و در آنجا کمین گرفته‌اند. آیا شرایط اجتماعی و اقتصادی امروز روسیه چنان است که بتواند پرولتر واقعی در کارخانه بوجود آورد؟ این فکر خطاست. البته این مطلب از لحاظ مارکس صحیح است. اما مارکس از روسیه بحث نمیکرد. او از سرمایه‌داری قرن ۱۵ به بعد بحث میکرد. گفته‌ی او در مورد یک دوره صادق بود. اما برای روسیه امروز خطاست. اغلب آنهایی که امروز به کارخانه می‌ایند پرولتر نیستند بلکه عناصری هستند که به طور اتفاقی در این کسوت درآمده‌اند.»

«مارکسیسم تنها علم، واقعی است، اما موازین آن بر رژیم‌هایی که ایدئولوژی رسمی‌اش مارکسیسم است قابل تطبیق نمیباشد. ما با پرولترهای «از طبقه رانده شده»، و «به این مناسبت تضعیف شده و مستعد برای نوسانهای بلشویکی و آنارشیستی»، مواجه هستیم.» (۲۵) این سخنان بدان معناست که از وعده‌های پر حرارت دموکراتیک و سوسیالیستی ۱۹۱۷ دیگر خبری نیست و تنها «پشاهنگ» است که به حساب می‌آید.

به این ترتیب در شهر رم دیگر در شهر رم واقع نبود. پرولترهای واقعی از کارخانه‌ها رخت بر بسته بودند. کارگران دیگر پرولترهای واقعی نبودند. پرولترهای خوب به حزب پناه بردند و در حزب هم کارگران واقعی در اقلیت بودند. در حقیقت حزب رفته رفته غیر پرولتاریایی میشد. بنا بر آمار رسمی در ۱۹۱۸ کارگران تقریباً ۵۷ درصد مجموع اعضای حزب را تشکیل میدادند، در ۱۹۱۹ این چندی به ۴۸ درصد رسید و در ۱۹۱۹ به ۴۴ درصد و در ۱۹۲۱ به ۴۱ درصد.

کاهش تعداد کارگران در حقیقت پیش از اینها بود، زیرا بسیاری از مبارزان که دارای منشاء کارگری بودند و سپس جزء کادر دائمی و یا اداره‌کنندگان حقوق بگیر درآمدند، نیز، جزء کارگران محسوب شده‌اند و اگر آنها را از تعداد کارگران کم کنیم نسبت کارگران چند درصد پائین تر می‌آید. در ۱۹۲۲، مطابق آمار، فقط در حدود ۱۸ درصد اعضای حزب را کارگران واقعی تشکیل میدادند که در کارخانه‌ها و کارگاهها عضو حوزه بودند. در همان سال در پتر و گراد ۶۴ درصد اعضا به عنوان کارگر معرفی میشدند اما فقط ۲۰ درصد آنها واقعاً در کارخانه کار مؤثر داشتند. طبق آمار رسمی در سال ۱۹۲۱ دهقانان تقریباً ۲۸ درصد و کارمندان ۳۰ درصد اعضای حزب را تشکیل میدادند.

برای جلوگیری از نفوذ مخرب و مسموم‌کننده‌ی محیط «خرده بورژوازی»، و برای آن که بتوان خود را بالاتر از طبقه‌ی «از طبقه رانده شده»، قرار داد و همچنین برای آسوده شدن از حیل‌های دشمنان تفرقه‌انداز و فاسدکننده، حزب باید از دموکراسی داخلی چشمپوشی کند تا خود را تحت انضباطی همانند یک ستون نظامی در حال پیشروی در محیط دشمن قرار دهد. (۲۶) جدا شدن حزب از جامعه تقویت دیکتاتوری را در خارج و داخل حزب رفته رفته ضرورتر میساخت.

تصویری از آن اندیشه که در زمان تولد بلشویسم بر اعضای حزب حکومت میکرد

چنین بود : گروه كوچك ، يکپارچه و فشرده‌ی ما راه سنگلاخ و سختی را میپیماید . ما دستهای خود را سخت بیکدیگر داده‌ایم و از هر طرف در احاطه‌ی دشمن هستیم . تقریباً لازم است که همواره زیر آتش پیش برویم .

در ۱۹۰۲ لنین ابداع حزب تراز نو را اعلام داشت که میبایست ساختمان سلسله‌ی مراتب در آن سخت متمرکز باشد و کمیته مرکزی با قدرت کامل از اعضا فرمانبرداری بخواهد . بنا به گفته او : « آزادی انتقاد در واقع آزادی « ابورتونیسیم » در سوسیالیسم است و ورود افکار و عناصر بورژوازی . » ( ۲۷ ) همچنین انضباط آهنین را تشویق میکرد و بر ترجیح بوروکراسی به دموکراسی تکیه مینمود : « نسبت بوروکراسی به دموکراسی مانند نسبت مرکزیت به خود مختاری و اصل انقلابی سوسیال دموکراسی ( در آن زمان حزب ، سوسیال دمکرات نام داشت ) به اصل سازمانی فرصت طلبان است ، » ( ۲۸ )

بیست سال پس از آن حزب ، که قدرت را در دست داشت ، شروع به تبدیل سندیکاها به « تسمه‌ی انتقال » ( انتقال دستورهای دولت به کارگران ) کرد و سندیکالیست های عامی و فضول را به استعفا واداشت . شکل یافتن يك عقیده‌ی مستقل در داخله‌ی شوراهای قدغن شد و لازم گردید که اصل بوروکراتیک سازمانها که در سال ۱۹۰۲ فورموله شده بود به اجرا گذاشته شود ، در حقیقت این خطر در میان بود که زندگی سیاسی که در کشور خفه شده بود در داخل حزب از نو زنده شود . حزب نمیتوانست حق انحصاری خود را بدون از میان بردن « فراکسیونها » که ممکن بود نوسانها و شورشها و التهابات دنیای خارج را به داخل حزب منتقل سازد ، اجرا کند . ممنوع شدن فراکسیون در فردای شورش کروشتاد راه را برای پیروزی « دستگاه » باز میکرد . دستگاهی که وظیفه‌ی آن نابود کردن گروه مخالف و به حداکثر رساندن تمرکز و در آخر تحت نظارت در آوردن آخرین نیروی سیاسی موجود در کشور ، یعنی حزب بود . به این ترتیب « دستگاه » تنها مالک واقعی قدرت میگردد . ستالین ، به مناسبت سوابق خود ، گویی قبلن برای این عمل آماده شده بود . در ۱۹۲۲ عنوان دبیر کلی حزب را که تا آن وقت هنوز خیلی افتخار آمیز نبود گرفت . معذالک این پیشامد مهم نشانه و حد فاصل دورانی است که به طور نامحسوس از میز خطابه به عضو سازمان دهنده‌ها و « مردان دستگاه » گذر میکرد . مطبوعات این مساله را بی تفسیر و به عنوان يك مرحله‌ی گذرنده‌ی اداری و فاقد اهمیت اعلام داشتند .

طبق معمول تصور میشد جریانهای سیاسی در محیط فعالیت بهترین مغزهای متفکر بلشویسم پیش خواهد رفت . اما در جایی که اجبار جای متقاعد کردن را میگیرد و سازمان دادن جانشین بحت آزاد میشود ، سیاست به معنی عمومی کلمه دیگر نفوذ ندارد و يك چیز تزئینی میشود . ( تربیت مطابق نمونه ) . پس از آن آینده متعلق به سازمان دهندگان و بوروکراتها بود نه سخنرانان و روشنفکران . گفته‌ی توسیدید مورخ و فیلسوف یونانی در خاطر زنده میگردد : « آنهايي که دارنده تر از همه بودند ذکاوتشان محدود بود . آگاهی آنها از بی لیاقتی خودشان و استعداد حریفها این ترس را درشان ایجاد میکرد که مبدا سخنرانیهای گیرنده ، نرمش روح و آزاد اندیشی دشمنان شان ایشان را احق جلوه دهد .

آنها راست به سوی مقصود پیش میرفتند در حالی که اینها حتی از تصور نقشه های پلیدیزار بودند و تصور میکردند جایی که نیرنگ و زور کفایت میکند عمل شرافتمندانه معنا ندارد. سرنوشت ستالین و سرانجام تاسف آور حریفان او را با سخنانی بهتر از نوشته ی نویسنده ی یونانی نمیتوان مجسم ساخت. تراتسکی، بوخارین و زی نوی یف با خریدمردن حریفشان، قادر نبودند راست به سوی مقصود، پیش بروند. یعنی به این که هدف وسیله را مشروع میسازد معتقد نبودند. و نیر نمیخواستند مبارزه را در لحظاتی که برای دستگاه بحرانی بود ادامه دهند. از اینها گذشته به مناسبت داشتن استعداد و اطمینان از خود نمیتوانستند در بازی مضمّن کننده ی دستگاه و همچنین دسیسه های پشت پرده و بوروکراتیک و عملیات خشن شرکت کنند. آنها میبایست مغلوب شوند زیرا خود را آماده ی مخالفت با حق انحصاری حزب نشان ندادند. اولین تئوری دان دولت توتالیتار و نظامی کننده ی اتحادیه های کارگری، خود از ۱۹۲۰ به بعد معتقد به تراکم و تمرکز فوق العاده سرمایه ی سوسیالیستی وسیله ی استثمار اجباری دهقانان بود. وی که تمام اوصاف و خواص ریاست بر طبقه ی جدید را داشت، برای آن شکست خورد که نمیتوانست و نمیخواست با زبانی حریف بزند که پسانزده هزار وابستگان دستگاه در ۱۹۲۲ حرف میزدند. تراتسکی شکست خود را به معنای کامل کلمه در اکتبر ۱۹۲۳ سازمان داد زیرا در ضمن یک حمله ی صحیح اما از لحاظ سیاسی خطرناک به بوروکراتیزه کردن حزب حمله کرده بود. رساله ی «دوره جدید» او با تحلیل خردمندانهای از بوروکراتیزه کردن آغاز میشد اما برای تبدیل آن به یک اقدام سیاسی لازم بود که با آن صلاهی (غیر قابل تصور) استقرار دموکراسی در خارج از حزب را میداد.

در سال ۱۹۲۴ کارگران فقط یک ششم حزب را تشکیل میدادند. حزب که غیر پرولتاریا ریائی شده و از جامعه جدا گردیده، با دولت یکی شده و بطور سرگیجه آوری در راه بوروکراتیزه شدن افتاده بود. از هر ۲۵ نفر عضو یک نفر عضو «دائمی» بود. دستگاه نیز جانشین حزب گردیده بود. دبیر کل شخص دبییران کمیته های ایالتی را تعیین می کرد. آنها نیز به نوبه خود دبیران کمیته های فرعی را تعیین می کردند. همین ترتیب تا حوزه های برسد که به منزله ی آجرهای بنا بودند. توده ی مبارزان نیز با ترسی که از بیکار شدن مخالفان دیگر داشتند نمی توانستند صدای خود را از لابلای سازمان حزب که زیر نظر کمیته مرکزی طبقه بندی شده و بوسیله سلسله مراتب دبیران ممیزی میشد، بگوش رهبران برسانند.

نتیجه بوروکراتیزه شدن حزب که به غیر سیاسی کردن و غیر پرولتاریائی کردن آن منجر میشد، به شکل «ادراک غلط» رهبران تجسم پیدا کرد. جناح راست و چپ معنی معمول خود را از دست داد. بوخارین و ریکوف و دیگران «دست راستی» بودند، زیرا با سرمایه گذاری کلان در صنعت و مصادره ی اموال دهقانان به ترتیبی که جناح «چپ» تجویز میکرد، مخالف بودند و به عنوان سخنگویان «دیکتاتوری مالی محکوم شدند. زپنوی یف، تروتسکی و غیره چپرو بودند، نه برای اینکه «بدبینانه» بد دنیا نگاه میکردند، اما برای اینکه از صنعتی کردن و استثمار سخت دهقانان جانبداری میکردند و به عنوان نمایندگان «دیکتاتوری صنعت سنگین» محکوم شدند. یکی شمردن اشتباه آمیز سوسیالیسم با صنعتی کردن و کار طبق نقشه کار را به درجه ای از ابهام کشانده بود که وقتی ستالین به برنامه ی

«چپ» جبهه‌ی مخالف عمل می‌کرد، زینوی یف و کامنف در اشتراکی کردن اجباری و قتل عام دهقانان نشانه‌ی بارز پیروزی پرولتاریا را مشاهده می‌کردند.

تقویت دیکتاتوری در داخله‌ی حزب در حد نتیجه‌ی پرهیز ناپذیرانحصاری شدن قدرت با تقویت دیکتاتوری در خارج از حزب همگام و موازی بود. حزب که به مناسبت اجبارهای خاص برتر از جامعه قرار گرفته بود، می‌بایست اساس اجتماعی خاص خود را نیز بسازد. این اساس یا قاعده به شکل ابداع يك مکانیسم عظیم بور و کراتیک و نظامی بعمل آمد که دارای ابتکاری عظیم بود. دولت نیز که انعکاسی از حزب به وجود آورنده‌ی خود به شمار میرفت، مافوق طبقات قرار می‌گرفت و به همان اندازه که طبقه‌ی جدید را به وجود می‌آورد موقع خود را مستقل می‌ساخت.

### دولت مستقل

تعداد کارمندان دولت در آغاز انقلاب يك میلیون نفر بود. سه سال پس از آن به بیش از ۲۷۵ میلیون نفر رسید، در حالیکه از سکنه‌ی کشور ۲۰ درصد و از تعداد کارگران ۴۰ درصد کم شد. بنا به تحقیقات «کولین کلارک» در ترکیب سکنه فعال هر کشور تناسبی آماری بین ترقی فنی و اضافه شدن عایدی سرانه با نسبت مزد بگیران غیر مولد وجود دارد. اما در شوروی در سال ۱۹۲۴، عایدی ملی نسبت به پیش از جنگ ۶۰ درصد پایین آمده بود و تعداد مزد بگیران از ۱۱۲۲۵۰۰۰۰ در ۱۹۱۳ به ۸۷۳۲۰۰۰۰ نفر تنزل کرده بود در حالیکه عده‌ی کارمندان (مزد بگیران غیر مولد) بعکس ۲۷ درصد بالا رفته بود.

سه سال بعد یعنی در ۱۹۲۷ که اقتصاد ملی و تعداد مزد بگیران و تولید صنعتی وعده کارگران به سطح سال ۱۹۱۳ رسید عده کارمندان دولت چهار برابر شده بود و از يك میلیون در سال ۱۹۱۷ به چهار میلیون در ۱۹۲۷ بالغ گردید. توضیح این نمونه که برخلاف طرح کلارک و تمام تغییرهای دیگر اقتصادی است، در طبیعت خود رژیم نهفته است. رژیم با مخالفت اکثریت قاطع دهقانان روبرو شد، در میان اقلیت پرولتاریائی تکیه گاهی نداشت، بدون چند برابر کردن فشار و بدون پدید آوردن يك طبقه مصنوعی نمی‌توانست خود را در رأس قدرت نگاه دارد.

به خصوص میتوان به فرضیه‌ی مارکسیستی درباره‌ی «خود کار کردن» دولت اشاره کرد که در آن دولت از حالت «خدمتگذار» جامعه به (آقای) آن تغییر شکل میدهد. در هر حال مینویسم اگر در اصل «خدمتگذار جامعه» نبود لاقلاً رهبر انقلاب پرولتاریائی و مدافع شور انقلاب دهقانی بود. اما از زمانی که جذرومد انقلاب فرونشست حزب، که با انقلاب کارگری و دهقانی به قدرت رسیده بود در خلاء معلق گردید، حزب که با اراده‌ی خود در سر قدرت مانده بود، علی‌رغم شکست پرولتاریا و یا در اثر آن به طور خودکار، در بالای سر جامعه قرار گرفت و علیه دهقانان به کار رفت. جامعه‌ی بی‌بایست خود به وجود آورنده‌ی حزب و توضیح دهنده‌ی رشد فوق‌العاده سریع دستگاه دولت باشد!

لنین و بوخارین و تراتسکی علل اصلی‌ی این «خود مختاری»ی حزب دولت را نسبت به

طبقه‌ی کارگر که او را به وجود آورده بود، خوب درك کرده بودند. طبقه‌ی کارگر از لحاظ تعداد قلیل بود، (در ۱۹۱۷ دو میلیون و نیم کارگر صنعتی وجود داشت) و در زمان جنگ داخلی تجزیه شد. اضمحلال صنعت سنگین او را که در نتیجه‌ی جنگ دچار تباهی گردید منحرف گرداند. قحطی و گرسنگی خصائل او را فاسد کرد و دیگر به عنوان‌ی طبقه حاکم قادر به انجام وظیفه نبود. در زمان دیکتاتوری پرولناریا دزدی در کارخانه‌ها برای جبران ناچیزی مزدها که به صورت کالا پرداخت میشد، عملن عادی گردید. و در عین حال مبادله در بازار سیاه، کارگران را به «خرده بورژوا» مبدل میساخت (بوخارین). ثالثن بهترین عناصر پرولناریا «غیر پرولناریائی» شده و در دستگاه حزب و دولت جذب شده بودند. همانطور که لنین میگفت:

«ابداع دستگاه نظامی و دولتی که می‌توانست در مقابل آزمایشهای سالهای ۲۱-۱۹۱۷ پیروزمندانانه مقاومت کند عمل بزرگی بود که نیروهای واقعی طبقه کارگر را جذب کرد و به پایان رساند». (۲۹)

طبقه‌ی کارگر در «مناسبات تولیدی» غیر فعال گردید و زیر فرمان روسای جدید قرار گرفت و عناصر فعال و آگاه خود را از دست داد. به این علل بود که بوروکراسی‌زائیده شده از طبقه کارگر از هر لحاظ بر او پیشی گرفت. بوروکراسی با اقتدار، صنعت دولتی شده را اداره میکرد، و با حفظ وحدت امپراطوری بی‌بوجود میآورد و به این ترتیب هر روز تأسیسات ضعیف کشور شور را بیشتر زیر فشار قرار میداد. به نظر میآید که تنها عامل ارتباط بین اقتصاد شهری و روستائی است. به گفته لنین «ریشه‌های اقتصادی بوروکراسی» همین‌ها بود.

### «ریشه‌های اقتصادی» ی طبقه‌ی جدید

مقصود لنین در ابتدا بوروکراتیزه شدن فرماندهی قسمت دولتی شده‌ی اقتصاد بود که به‌طور کامل زیر فرمان و ممیزی اداره کنندگان تازه یعنی کارشناسان و صاحبان فنون درآمد و اینها جانشین اربابان سابق شده بودند. لنین با وضوح توجه داشت که رژیم تازه یک رژیم «سرمایه داری دولتی» است و کوچکترین خصلت سوسیالیستی ندارد. او در ۱۹۲۲ میگفت: «ما هنوز اساس سوسیالیستی نداریم و آن عده از کمونیست‌ها که تصور میکنند این اساس موجود است» مرتکب خطای بزرگی میشوند. خیلی تعجب آور است که او «منشاء اقتصادی بوروکراتیسم شوروی» را این طور توضیح میدهد: «تفرقه و شفقت تولید کنندگان کوچک، بدبختی و بی فرهنگی آنها، نبودن راه، بیسوادی، فقدان مبادله بین صنعت و کشاورزی و نقصان ارتباط بین آنان».

واضح است که لنین از فرضیه‌ای ملهم شده است که مارکس در ساله ۱۸ بر او مر به‌طور مختصر بیان کرده. لنین بوروکراسی را به منزله‌ی «روبنائی» تلقی میکند که بر اساس تشتت تواید کنندگان کوچک بنا شده است (۳۰) و مبتنی بر این است که آنها میتوانند خوراک در مجموعه‌ی بازار ملی جا دهند. به‌طور کلی نبودن ارتباط سازمانی بین صنعت و کشاورزی، شهر و ده یکی از اوصاف سازمانی اقتصادی کم‌رشد است. در روسیه پس از انقلاب که صنعت خراب و دهات به‌مناسبت تقسیم زمین هم‌سطح شده بود، فقدان ارتباط بین شهر و ده و وضع وحشتناکی به وجود آورده بود و سکنه‌ی شهری در معرض خطر گرسنگی و قحطی بودند. کم‌رشدی فشارهای دولتی را بر توده‌ی دهقانان الزام میکرد و ضرورت توسل به دستگاه بوروکرات برای مصادره

و انبار کردن غلات و پس از آن برای محافظت از بذر و تحویل دادن محصول حس میشود. مداخله بوروکراتیک در دهات تنها عامل ارتباط بین ده و شهر و تنها وسیله تأمین آذوقه برای شهر بود. لنین در دو ران NEP (سیاست اقتصادی تازه) تصور میکرد که پیشرفت مبادله بین زراعت و صنعت به وسیله آزادی بازرگانی برای قدرت گرفتن پرولتاریا (نه بوروکراسی دولتی و حزبی) «مفید» خواهد بود. «تا حدودی که از تشتت و تفرق دهقانان و در نتیجه از بوروکراتیسم نیز جلوگیری شود.» (۳۱)

اما امیدواریهای لنین برآورده نشد. استقرار آزادی بازرگانی ابدن مانعی در مقابل محکم تر شدن و وسعت پیدا کردن تسلط طبقه چهار میلیونی کارمندان «مصنوعی» که بدون تبعیت از تکامل و پیشرفت جامعه بزرگ (سوسی یته سیویل) به دست دولت بوجود آمد و در ۱۹۲۷ خود را بر هفت میلیون مزدبگر (که سه میلیون آن کارگر صنعتی بودند) و بر بیست و پنج میلیون کارگران مزارع تحمیل کرد به حساب نیامد. این قشر چهار میلیون نفری تمام اوصاف یک طبقه حاکم و استثمار کننده را بدست آورد. در حقیقت کفتهی خود انگلس در این مورد صدق میکند:

«در کنار اکثریت عظیمی که وقف بیگاری شده بود، طبقه ای از کار تولیدی مستقیم آزاد گردید و به کارهای اجتماعی، از قبیل اداره کار، شنلهای سیاسی، حقوقی و غیره، پرداخت. (۳۲) صحیح است که با وجود انحصاری شدن قدرت سیاسی و در دست گرفتن مدیریت عمومی کار، صنعتی، امتیازهای اقتصادی این طبقه هنوز ناچیز بود، لیکن علت این امر را باید در این حقیقت جست که درآمد ملی به اندازه بی قلیل بود که اختلاف شدید میان درآمد طبقات مختلف سطح نازل زندگی را باز هم نازل تر میگرداند. از سوی دیگر استقلال اقتصادی دهقانان و نیروی مقاومت طبقه کارگر، که هنوز واقعیتی به حساب میامد، قدرت طبقه جدید را محدود میساخت. سندیکاها که به شدت «بوروکراتیزه» شده بودند، هنوز نمیتوانستند توده مردم را بطور موثر کنترل کنند. این امر از برپا شدن اعتصاب های خودرو (غیر رسمی) که تا ۱۹۲۸ پیش میامد ثابت میشود. علت دیگر برابری عایدی این بود که سندیکاها که تا سال ۱۹۳۰ تکلیفشان یکسره نگردید، پیوسته از پیروزی های انقلاب اکتبر و به ویژه از فکر تساوی طلبی که به ژرفی در ذهن طبقه کارگر ریشه دوانده بود دفاع میکردند.

در دوران NEP «انقلاب پیوسته» متوقف گردید و نشانه های مشخص بحرانهای انقلابی در تمام سطوح اجتماعی ظاهر شد. این علامات در داخل حزب به شکل اختلاف میان استخانبندی سلسله مراتب دستگاه با قاعده و وسیع آن، در داخل بخش دولتی اقتصاد به شکل مخالفت طبقاتی میان بوروکراسی و کارگران و در داخل اتحادیه ای کارگری به شکل مخالفت میان بوروکراتها و توده کارگران پدیدار گردید. در واحد ملی قدرت به مناسبت وجود اقتصاد مخلط - اقتصاد دولتی و اقتصاد آزاد شهروده - به دو عنصر تجزیه شد و این امر به اختلاف اساسی میان شهروده گسترش بخشید. همین مخالفت بود که در مرحله نهایی انقلاب پیوسته بوروکراتیزه کردن کامل جامعه را مجاز شناخت.

## شهر و ده

مارکس میگفت « تمام تاریخ اقتصاد پیرامون تضاد شهر و ده دور میزند . روسیه‌ی دوران NEP این فکر را کاملن تأیید کرد . انقلاب روسیه در مراحل اولیه يك انقلاب دهقانی بود . از میان تمام طبقات اجتماعی این دهقانان بودند که میبایست به هدفهای خود برسند و برنامه‌ی طبقاتی خود یعنی تقسیم زمین را عملی کنند. لنین در این مورد نوشت: « سه سال تسلط ( حکومت ) سیاسی بزرگترین مصیبت‌ها و محرومیت‌ها را برای کارگران به بار آورد . این وضع در هیچ طبقه و هیچ تاریخی دیده نشده است . » و به عکس آنها « دهقانان نخستین برندگان بزرگ و يك ضرب بودند » ( ۳۳ ) . اولین نتیجه‌ی این پیروزی دهقانی ( که بی آن نگاهداری‌ی بلشویسم در راس قدرت غیر ممکن بود ) همسطح شدن دهات ، از بین رفتن مالکین بزرگ ، و همگانی گردیدن قطعه زمینهای کوچک و بزرگ به حساب میاید . عده‌ی کشتکاران مستقل از شانزده میلیون به بیست و پنج میلیون رسید . افزایش مصرف دهقانان که نتیجه‌ی الغای استثمار فئودالی بود به صورت کاهش خطر ناک و بیماندغلاتی که به بازار عرضه میشد ظاهر گردید . در ۱۹۱۳ ، ۳۰ درصد محصول مبادله میگردید . در ۱۹۲۴-۵ این مقدار به ۱۴/۳ درصد و در ۱۹۲۵-۶ به ۱۳/۶ درصد و در ۱۹۲۸-۹ به ۱۱/۱۱ درصد تنزل پیدا کرد . با این ترتیب تغذیه‌ی شهرها دشوار میشد و صدور گندم ، یکی از منابع اصلی درآمد دولت ، متوقف میگردید . علاوه بر این قشری از دهقانان مرفه ۱/۵ تا ۲ میلیون - اندک اندک از توده‌ی دهقانان جدا و به تولید کنندگان عمده‌ی غلات تبدیل میگردیدند . و سرانجام صنعت که متدرجن سرگرم ترمیم خرابیها بود کالایی قلیل و با بهای بسیار گران تهیه نمود . لنین « منشاء اقتصادی بوروکراتیسم » را در « فقدان ارتباط میان صنعت و زراعت » میدید و این امر خود را در فقدان تعادل و تشابه افزون‌شونده‌ی نشان میداد که بین کالاهای زراعتی و صنعتی به وجود آمده بود ، « مسئله قیچی » . دهقانان در ۱۹۲۷ برای بدست آوردن کالا میبایست دو برابر ۱۹۱۲ محصول زراعتی تسلیم نمایند . این طبقه با تقاضای کاهش مالیات و عرضه نکردن محصول فلاحتی به بازار از خود دفاع میکرد ، بحران‌های متوالی « قیچی » ( گویا این اصطلاح به این مناسبت پیدا شد که میگفتند باید کاری کرد تا قیمت کالاهای صنعتی و زراعتی مانند دوشاخه قیچی متناسب بالا بروند - م ) نتیجه ، فقدان تعادل نسبی نیروها میان سه طبقه‌ی آن دوران بود . قیمت محصولات صنعتی در اثر هزینه‌های زائد ، نگاهداری‌ی دستگاه بوروکراسی و اضافه‌مزد واقعی کارگران بسیار گران شد . مزد کارگران نسبت به سال ۱۹۱۳ معادل ۲۲ درصد افزایش داشت و اعتصاب‌های فروش که استقلال نسبی دهقانان و قدرت کولاکها آن را تقویت میکرد در افزایش قیمت کالاهای صنعتی موثر می افتاد .

در اولین بحران « قیچی » در ۱۹۲۳-۴ حزب با وسایل کاملن اقتصادی پاسخ داد : پائین آوردن قیمت کالاهای صنعتی از ۲۵ تا ۴۰ درصد . بحران ۱۹۲۸ ظاهرن سخت‌تر از بحران نخستین نبود . مقدار گندمی که دهقانان به بازار عرضه کردند دو میلیون تن از حداقل لازم برای تغذیه‌ی شهرها کمتر مینمود . پاسخ حزب باین بحران سرآغاز یکی از بزرگترین انقلابهای زراعتی تاریخ گردید .



## «انقلاب سوم»

طبقه‌ی جدید در جریان حوادث و زمان رشد کرد. دستگاه عظیم بوروکراسی و پلیس می‌توانستند مسائل اجتماعی را وسیله‌ی اعمال زور حل کنند. طبقه جدید نه می‌توانست و نه می‌خواست به وسایل اقتصادی متوسل شود. سیاست حزب را منطق عینی‌ی بحران اقتصادی و مناسبات قدرت میان طبقات تعیین میکرد. این بار نیز به جای این که انسانها انقلاب را به وجود آورند، انقلاب انسانها را به حرکت درمیآورد. به عقیده تراسکی صنعتی کردن و اشتراکی کردن میبایست بوروکراسی را تضعیف کند.

در مدتی کوتاه - ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۶ - از ۲۵ میلیون تولید کننده‌ی مستقل سلب مالکیت شد. آنها را اجبارن در ۲۴۰.۰۰۰ واحد تولید زراعی (کلخوز) که برای مکیدن اقتصاد زراعی برپا شده بود جای دادند. این عمل به دولت اجازه داد در ۱۹۳۰، ۲۷.۵ درصد در ۱۹۳۱، ۳۶.۸ درصد تولید زراعی را به جای ۱۱ درصد که در ۱۹۲۸-۹ وسیله‌ی مبادله و به قیمت بازار آزاد به دست آورده بود مصادره کند. در همان حال يك بوروکراسی زراعی يك میلیون نفری - ناگهان و مثل اینکه یا چتر پایین ریخته شده باشد - در پستهای فرماندهی اقتصادی زراعی قرار گرفت. عملی ساختن «راه حل نهایی» در مورد تضاد شهر و ده بدون ابداع يك دستگاه وحشت و ترور، امکان نداشت.

لنین و تراسکی مفهوم ویژه و افسانه‌واری از تملك كوچك دهقانی داشتند. به عقیده‌ی آنها از بطن خرده مالکیت دهقانی دائم سرمایه‌داری زاییده میشود. با این استدلال کارگران و روشنفکران مارکسیست با فکر به کار بردن ترور بر ضد اکثریت دهقانان اشباع شدند. اما اجرای رسالت برعهده‌ی ستالین بود.

از سالهای دهه‌ی سوم قرن «قدرت»، از داخل حزب و کارخانه‌ها و اتحادیه‌ها رخت بر بست و همانند ایتالیای فاشیست و آلمان نازی در این جا نیز سندیکاها و کمیته‌های کارخانه‌ها از حق نمایندگی کارگران محروم شدند و به پیچ و مهره‌های سازمان اداری تبدیل گردیدند. تساوی طلبی به عنوان «انحراف خرده بورژوازی» رد شد. مزدها به نحوی سرگیجه‌آور پائین آمد، اختلاف درآمدها افزایش پیدا کرد و این نظر انکلس تأیید شد: «اختلاف طبقات به موازات اختلاف در توزیع مزدها و حقوق‌ها ظاهر میشود.» (۳۴) تردیدی نیست که فراهم آوردن چنین تحولی شدید و سریع، در سرنوشت کارگران و دهقانان بدون ترور امکان نداشت، هر انقلاب، نوع خاص ترور خود را به وجود میآورد. پنجاه هزار قربانیان ترور «چکا»، مربوط به مرحله‌ی کارگری انقلاب پیوسته است. ترور ستالین علامت آشکار مرحله‌ی بوروکراتیک انقلاب پیوسته است که میلیونها نفر را قربانی کرد و علاوه بر نتایج دیگر يك طبقه‌ی فرعی مرکب از چندین میلیون کارگر برای کار اجباری به وجود آورد. طبقه‌ی جدید در همان حال که علیه تمام طبقات زحمتکش عمل میکرد، خود نیز کور کورانه زیر فرمان دستگاه وحشت قرار گرفت و پس از اینکه مقاومت «کارگران مولد» در شهرها و روستاها، وسیله‌ی خشونت‌های توصیف‌ناپذیر، شکسته شد، دستگاه متوجه طبقه‌ی ممتاز جدید گردید و کادرهای دولتی و اقتصادی و سندیکایی

و حزبی و ارتش و سرانجام خود پلیس ، یکی پس از دیگری ، مورد حمله قرار گرفتند . هنگامی که زنجیر و نتایج پوچ و ارتجاعی ی ، اعلام شده از طرف لنین بسته شد ، طبقه ی جدید در ۱۹۳۷ يك گروه درهم فشرده ی ۹۵ میلیون نفری را تشکیل میداد و در راس آن ۳۰ تا ۴۰ هزار دژنرالهای حزبی ، ( لقبی که ستالین به آنان داده بود ) قرار داشتند و ۱۷۵۱۰۰۰ نفر کارمند متوسط و عالی رتبه ، هسته ی اقتصادی آنرا به وجود می آوردند . مسئولهای کارخانه ها ، مدیران کارخانه ها و سوخوز ها و روسا و معاونان کسوخوز ها و مانند آنها .

### نودته ی ك . با پای او انوا ( ترجمه ی ه . سیمابسا )

#### حواشی

- ( ۲۱ ) آثار منتخب لنین ، جلد ۲ ، ص ۲۱ .
- ( ۲۲ ) همان کتاب ، جلد ۲ ، ص ۷۱۳ .
- ( ۲۳ ) همان کتاب ، جلد ۲ ، ص ۸۹۵ .
- ( ۲۴ ) مقاله ی پرچم سرخ در وین ، ۲۹ - ۶ - ۱۹۲۰ .
- ( ۲۵ ) آثار منتخب لنین ، جلد ۲ ، ص ۹۰۳ .
- ( ۲۶ ) همان کتاب ، جلد ۲ ، ص ۸۲۷ .
- ( ۲۷ ) همان کتاب ، جلد ۱ ، ص ۱۷۸ .
- ( ۲۸ ) همان کتاب ، جلد ۱ ، ص ۳۹۸ .
- ( ۲۹ ) همان کتاب ، جلد ۲ ، ص ۹۰۲ .
- ( ۳۰ ) همان کتاب ، جلد ۲ ، ص ۸۷۴ .
- ( ۳۱ ) همان کتاب ، جلد ۲ ، ص ۸۸۶ .
- ( ۳۲ ) آنتی دورینك ، چاپ سوسیال ۱۹۵۰ ، ص ۳۲۰ .
- ( ۳۳ ) آثار منتخب لنین ، جلد ۲ ، ص ۶۳۹ و ۸۳۵ .
- ( ۳۴ ) آنتی دورینك ، چاپ سوسیال ۱۹۵۰ ، ص ۱۸۰ .

رتال جامع علوم انسانی